

امیرالمومنین سلام الله علیه

و مبادی سیاست و ورزی دینی و حکومت اسلامی

مقدمه

درباره امیرالمومنین سلام الله علیه از ابعاد مختلف می توان سخن گفت، می توان به ساحت عرفانی حضرت اشاره کرد که همه عرفای بزرگ در مقابل عرفان آن حضرت، طفل کودستانی بیش نیست، تازه اگر این تعبیر را بتوان بکار برد. درباره حکمت حضرت به همان نحو. درباره شجاعت و قدرت و فرماندهی حضرت در جنگ و مواقع بحرانی، و ابعاد و ساحت دیگر. هرکس به طریقی تلاش می کند که خود را به امیرالمومنین سلام الله علیه متصل کند. درست هم است. چون امیرالمومنین سلام الله علیه شخصیتی است همه جانبه.

سیاست و زمامداری امیرالمومنین سلام الله علیه

ما در شب میلاد حضرت سلام الله علیه - ضمن تبریک ولادت باسعادت آن امام همام به ساحت قدس امام زمان سلام الله علیه - اشاره ای به یک ساحت وجودی حضرت می کنیم، و آن سیاست و ورزی و زمامداری حضرت در کشور پهناور اسلامی با استناد به نهج البلاغه.

زیارت جامعه کبیره وقتی می خواهد ائمه اطهار علیهم السلام را معرفی کند، از تعبیری استفاده می فرماید که برخی از این تعبیر برای بحث امروز ما مهم هستند: «قاده الامم» «پیشوایان امتها و جوامع» «ساسة العباد» «سیاست گذاران بندگان» «ارکان البلاد» «ارکان شهرها و اجتماعات بشری» این سه تعبیر به صراحت ما را توجه می دهد که مدیریت حیات سیاسی و اجتماعی انسانها و سیاست و حکومت از صفات ائمه اطهار علیهم السلام است. و هرکس بخواهد در این سه جایگاه اجتماعی و سیاسی وارد شود، باید تحت سرپرستی و زعامت آن بزرگواران باشد و گرنه منصب را غصب کرده است.

و ما که با انقلاب اسلامی و تحقق نظام اسلامی، به رهبری امام عزیز خود، خواستیم که اراده الهی را روی زمین تحقق ببخشیم، راهی را می رویم که راه ائمه اطهار علیهم السلام. اما متأسفانه ما سیره عملی از حکومت الهی نداریم، مگر چند سال مدینه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حکومت چندساله امیرالمومنین

سلام الله عليه و حکومت چندماهه امام حسن مجتبی سلام الله عليه که مدت کوتاهی از عمر بشر و تاریخ سیاست و حکمرانی است. تازه همین مدت کوتاه هم، حکومت اسلامی و حکومت الهی، گرفتار منحرفان و منافقان و جنگ‌های بزرگ بود. اما همین مدت کوتاه هم برای ما غنیمت است.

ویژگی‌های سیاست‌ورزی امیرالمومنین سلام الله عليه

با این مقدمه بنا داریم پنج ویژگی مهم سیاست‌ورزی و حکومت و زمامداری امیرالمومنین سلام الله عليه را با استناد به سیره و سخنان حضرت عرض کنم. از حضرت امیر بیان توفیق ادب می‌خواهم:

۱. تسلیم خدا و مظهر توحید عملی

مهم‌ترین ویژگی امیرالمومنین سلام الله عليه که از آن هم برجسته بود، آن بود که حضرت بیش از همه تسلیم و مطیع فرمان الهی بود. ایمان در قلب امام علیه السلام چنان استقرار یافته بود که خود می‌فرمود:

«الایمانُ علی أربعة أركان: ألتوکلُ علی الله، و التفریضُ الی الله، و التسلیمُ لأمر الله و الرضا

بقضاء الله» [بحارالانوار: ۶۳/۷۵]

«ایمان بر چهار رکن استوار است: توکل بر خدا، واگذاری کارها به پروردگار، تسلیم فرمان

خدا بودن، رضایت و خشنودی به قضای الهی»

در یک کلمه امیرالمومنین سلام الله عليه بنده بود و هر دستوری که به مردم می‌داد، فقط طبق دستور الهی بود، او از خودش چیزی نمی‌گفت و فرمانی نمی‌داد، به این دلیل اول خودش مجری آن بود. امام علیه السلام خطاب به زیاد بن ابیه که کارگزار عبدالله بن عباس در بصره بود، چنین می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَ قَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ» [نهج البلاغه؛ نامه ۲۱؛ ص: ۳۷۷]

«بیقین، انسان طبق آنچه عمل کرده پاداش می‌گیرد و بر آنچه به پیش فرستاده، وارد

می‌شود.»

بنابراین او بیش از همه درمقابل عدالت و قانون الهی و فرامینی که خودش صادر می‌کند، تابع بود. بلکه بیش از دیگران به خود سخت می‌گرفت و خود را به رنج و سختی می‌انداخت. چه زیبا خود را برای عثمان بن حنیف وصف می‌فرماید:

«إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِي آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ وَ تَثْبُتَ عَلَي جَوَانِبِ الْمَزَلِقِ وَ لَوْ

شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِحِ هَذَا الْقَرْزِ وَ لَكِنْ هِيَ هَاتِ

أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَيَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبَعِ أَوْ أُبَيْتِ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَرْتِي وَ أَكْبَادٌ حَرَّى» [نهج البلاغه؛ نامه ٤٥؛ ص: ٤١٧]

«منم و این نفس من که با تقوا ریاضتش می‌دهم، تا در روز بزرگ‌ترین ترس، با امان وارد شوم، بر اطراف راه لغزنده قدمم استوار شود، اگر می‌خواستم، راه رسیدن به این غسل تصفیه‌شده و مغز این گندم و بافته‌های این ابریشم را می‌یافتم؛ اما هیئات و چه دور است که هواهای نفسانی بر من غالب شوند. و حرص مرا به انتخاب بهترین خوراک‌ها بکشاند. شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که حتی به خوردن یک قرص نان امیدی نداشته باشد، و سابقه‌ای سیری نداشته باشد! [حال که چنین است] با شکم پر بخوابم و اطرافم شکم‌هایی گریسته و جگرهایی سوخته باشد!»

در حقیقت در منطق حکمرانی امام علیه السلام، خداست که حکومت می‌کند: «و نَعَمَ الْحَكْمُ اللَّهُ» [همان؛ نامه ٤٥] «چه خوب حاکمی است خدا» در پاسخ به خوارج هم می‌فرمایند:

«كَلِمَةُ حَقٍّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمَ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا أَمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ» [نهج البلاغه: ٨٢]

«آنان کلمه حقی می‌گویند و خواست باطلی از آن دارند: بله [حق است که] حکومت فقط مختص خداست. اما آنان می‌گویند که حکمرانی و فرمانروایی جز خدا را روا نیست.» [و این سخن باطلی است که از حکمی حق اراده کرده‌اند.]

آری در منطق امام علیه السلام توحید از نظر به عمل آمده است و در عمل حاکم اسلامی پیاده شده است.

٢. اصالت آزادی مردم

ویژگی دوم حکمرانی امام علیه السلام توجه جدی به اصالت آزادی مردم بود.

«وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» [همان؛ نامه ٣١؛ ص: ٤٠١]

«بنده دیگری مباس، که خدا تو را آزاد قرار داده است.»

این سخن منشور آزادی و آزادگی انسان است. یا می‌فرمایند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَ لَا أُمَّةً وَ إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَحْرَارٌ وَ لَكِنَّ اللَّهَ خَوَّلَ بَعْضَكُمْ بَعْضًا»

[الكافی: ٦٩/٨]

«ای مردم! هیچ‌یک از فرزندان آدم برده یا کنیز به دنیا نیامده است، مردمان همه آزادند، لیکن خداوند به برخی از شما نعمتی افزون‌تر بخشید.»

این آزادی که مختص به اسلام است، اصالت را به آزادی انسان داده است. امام علیه السلام برای مبارزه با استبداد و انحصارطلبی شمشیر می‌زند، این خلاف حکومت‌های مادی است که به دنبال امتیازگیری و انحصارطلبی به نفع خود و حکومت خود هستند. امام علیه السلام برای آزادی مردم از بند استبداد و رهایی آن‌ها از حاکمان جور و مستبد هزاران بار شهید شد، پیش از آن‌که در ۲۱ ماه رمضان به شهادت برسد. دلیل این نگاه به اصالت آزادی انسان را در این امر جستجو باید کرد که انسان با همه وجود خود عین ربط و وابستگی به خدای سبحان است. بندگی خدا موجب می‌شود که او آزاد باشد و نباید بنده دیگران باشد. این همان حیات طیبه است که قرآن ما را به آن فراخوانده است:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» [نحل: ۹۳]

به این دلیل است که حتی یک نمونه از سلطه‌جویی، پیمان‌شکستی، نقض عهد، استبداد، خودرایی از حکومت امام علیه السلام گزارش نشد. آنچه از تاریخ بشریت و حکمرانی در طول تاریخ به دست ما رسیده است، منجلات شهوات و فساد در حکومت‌هاست، ستم و تعدی و تجاوز یکی از ارکان حکمرانی در طول تاریخ بشر است. پایه این حکومت‌ها بر هوس‌ها، خودخواهی‌ها، لذت‌جویی‌ها قرار دارد و همین موجب فساد و ستم می‌شود. در دوره جدید هم چنین سیره‌ای برای حکومت‌توریزه شده است، هابس، ماکیاولی، پوپر و بسیاری دیگر از دانشمندان برای آن نظریه بافته‌اند تا ستم و جور را تئوریزه کنند. و قدرت‌طلبی بشر و حکومت‌های فاسد غربی را انسانی جلوه دهند.

این درست برعکس سیره حکومتی امیرالمومنین سلام الله علیه است که خود در اوج تقوا و عدالت است و جامعه را هم برپایه ایمان و اخلاق اداره می‌کند و با هرگونه فساد و ستمی با تمام قوا مبارزه می‌کند و عدالت اجتماعی را فرهنگ غالب حکومت خود می‌کند و پای آن به شهادت می‌رسد.

۳. کرامت انسانی

سومین ویژگی سیره حکمرانی حضرت علیه السلام که برآمده از ویژگی دوم است، آن بود که همه هدف آن امام عزیز، آن بود که انسان‌ها با اصالت و کرامت انسانی خود زندگی کنند، و به دنبال رشد و کمال معنوی مردم بود، و در همین راستا رشد و پیشرفت مادی آن‌ها نیز برای امام علیه السلام اهمیت داد. زیرا انسان

دارای اصالت و استعدادهای بی‌شماری است که با آن می‌تواند استعدادهای بی‌شمار خود را بروز و ظهور بدهد. و راه‌های سخت و به‌ظاهر غیرممکن مادی و معنوی را ببیند.

برای تبیین کرامت انسان‌ها نزد امیرالمومنین سلام الله علیه عهدنامه مالک اشتر کفایت می‌کند که فرمودند:

«أَشْعُرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» [نهج البلاغه: ۴۲۷]

«مهربانی با مردم را پوشش دل خود کن! با همه مردم با محبت و لطافت رفتار کن، مبادا هرگز، چون حیوانی درنده باشی که خوردن ایشان را غنیمت بدانی، زیرا مردم دو دسته هستند: یا برادر دینی تو هستند یا همانند تو در آفرینش هستند.»

این کلام جاودانه و عمیق که مردم در یک جامعه را دو دسته می‌کند: یا هم‌کشان تو هستند و با تو در یک عقیده همراه و شریک هستند، یا در آفرینش همانند تو هستند و با تو شریک هستند. انسان به نفس انسان بودن کرامت دارد و باید با او رفتار تکریم‌آمیز داشت و او را رشد داد. سیاست اسلامی چنین است.

بنابراین در منطق اسلام و امام علیه السلام انسان در کرامت و عزت و آزادی و ارزش و حق و عدالت دارای اصالت داد و همه این‌ها در فطرت کمال‌جویی او نهادینه شده است و هر حرکتی جز آن خلاف فطرت اوست و امری طفیلی و غیرانسانی است.

به این دلیل است که همه دستوراتی امام علیه السلام صادر می‌کردند، در جهت حقوق زندگی اجتماعی مردم بود تا کرامت انسانی و عزت اسلامی آن‌ها محفوظ بماند. امام به اندازه یک ارزن برای خودشان امتیاز قائل نبودند.

۴. عدالت اجتماعی

بسط عدالت اجتماعی و تلاش موفق برای تحقق عدالت اجتماعی در جامعه ویژگی پنجم سیاست‌ورزی امام علیه السلام است. امیرالمومنین می‌فرمایند:

«إِنَّ الْعَدْلَ مِيزَانُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ الَّذِي وَضَعَهُ فِي الْخَلْقِ وَنَصَبَهُ لِإِقَامَةِ الْحَقِّ فَلَا تُخَالِفُهُ فِي مِيزَانِهِ وَلَا تُعَارِضُهُ فِي سُلْطَانِهِ» [غرر الحکم: ۹۹]

«عدل میزان خدا سبحان است که آن را برای آفریدگان وضع کرده، و برای برپاداشتن حق مقرر داشته است، پس در میزان خدا با وی مخالفت مکن، و در قلمرو حاکمیت خدا با او به معارضة مپرداز»

امام علیه السلام عدالت را میزان الهی یعنی معیار حیات اسلامی و حکومت دینی می‌دانند که با آن حق اقامه می‌شود و کسی نباید نسبت به آن تسامح داشته باشد و با این معیار مهم و میزان اساسی مخالفت کند که آن مخالفت در قلمرو حاکمیت الهی است و نتیجه آن هم معلوم است.

لازمه عدالت اجتماعی آن است که رهبران جامعه به حدی از کمال انسانی رسیده باشند که آلودگی‌های نفسانی چون مال و قدرت آنان را آلوده نکند و از آن‌ها پاک و منزّه باشند و به اصلاح دائم درون بپردازند، این راه پیامبران الهی در طول تاریخ بوده است، که با هرگونه انحراف و نفسانیت و تاریکی نفسانی مبارزه می‌کردند، و سدی مستحکم در مقابل خودخواهی‌های بشر ایجاد می‌کردند و بشر را به سوی زندگی انسانی سوق می‌دادند و این گونه است که عدالت اجتماعی در جامعه راه پیدا می‌کند.

عدالت قرارداد اجتماعی نیست، بلکه حق واجب الهی است [نهج البلاغه؛ خطبه ۲۱۶] که بشر باید به آن گردن بنهد، حتی از حقوق انسان‌ها نیست که به دلخواه خود از آن بگذارند. به تعبیر دیگر حق الله است نه حق الناس.

بنابراین حکومتی، حاکمیت الهی است که تلاش کند عدالت اجتماعی را با همه جوانب آن در جامعه تحت حکومت خود پیاده کند و تحقق بخشد. و دولتی دولت اسلامی است که هدفش تحقق عدالت اجتماعی باشد و جامعه‌ای جامعه اسلامی که در آن عدالت حرف اول را بزند.

چنانچه در روایتی می‌فرمایند: «الْعَدْلُ حَيَاةٌ» [غرر: ۹۹] «عدالت حیات [انسانی و اجتماع انسانی] است و در روایتی دیگر می‌فرمایند: «الْعَدْلُ حَيَاةُ الْأَحْكَامِ» [همان] «حیات احکام اسلامی و احکام حکومتی به عدالت است. یعنی روح نظام حاکمیت و دولت اسلامی و روح جامعه اسلامی، عدالت است. و آن کجاست؟ جایی که خودخواهی‌ها، شهوات، نفسانیت‌ها، لذت‌پرستی‌ها، نفع‌گرایی‌ها از جامعه رخت و فکر و ذهن حاکمان رخت بریندد. و تنها به دنبال پیاده‌سازی قانون خدا و اهداف اسلامی در جامعه باشند.

۵. مشارکت عمومی مردم در سیاست

ویژگی پنجم حکومت علوی، توجه جدی به مشارکت عموم مردم در حیات سیاسی جامعه است. مردم صاحب‌دار حکومت هستند و باید در همه شوون آن مشارکت فعال و کارساز و امیدوارانه داشته باشند.

«لَكُنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةَ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ وَ التَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ وَ لَيْسَ أَمْرٌ وَ إِنِ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ وَ تَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ

عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ وَلَا امْرُؤٌ وَلَا إِنٌّ صَغَرَتْهُ النَّفُوسُ وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ» [نهج البلاغه؛ خطبه ۲۱۶؛ ص: ۳۳۴]

«اما از حقوق واجب خداوند سبحان بر بندگانش آن است که (۱) با همه توان خیرخواه (جامعه و دولت) باشند؛ (۲) برای اجرای حق بیش خودشان همکاری و تعاون داشته باشند. [توضیح ضرورت مشارکت عمومی مردم] هیچ شخص هرچند از نظر حقوقی در جایگاهی رفیع باشد و مقامی بزرگ داشته باشد، و در امور دینی صاحب فضیلت باسابقه‌ای (درخشان) داشته باشد، [همانند خود امام علیه السلام] مقامش به آن درجه نیست که برای ادای حقی که خدا بر دوش او گذارده است، از یاری دیگر (مردم جامعه) بی‌نیاز باشد. [زیرا حاکمیت حق؛ امر اقامه‌ای است و امر سیاسی و حکومت، وابسته به یک فرد نیست؛ بلکه امر جمعی است و و تکلیف جمعی است که باید همه مردم برای اقامه آن قیام کنند.] هم‌چنین هرکسی، هرچند مردم او را کوچک بشمارند، و چشم‌ها او را تحقیر کنند، کم‌تر از آن نیست که در این امور از او یاری خواهند یا یا او همکاری کنند.» [بس در امر سیاسی و اقامه حق و حکومت الهی، همه مردم مسئول هستند و هیچ‌کس نمی‌تواند خود را کنار بکشد.]

به این دلیل است که امام علیه السلام همه مردم را ملزم به مشارکت عمومی در امور سیاسی و اجتماعی می‌فرماید:

«فَعَلَيْكُمْ بِالتَّصَاحُحِ فِي ذَلِكَ وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ» [همان]

«مردم! بر شما واجب است که در امور سیاسی و اجتماعی خیرخواه یک‌دیگر باشید و برای تحقق حق و خیرخواهی در حق باهم باشید و باهم همکاری کنید. [و در اقامه حق و عدالت با یک‌دیگر تعاون و همکاری داشته باشید.]

سر کلام امام علیه السلام آن است که اگر مردم در حکومت حضوری فعال داشته باشند، خود را در قدرت شریک بدانند و برای خود در حکومت حق قائل باشند، یقیناً جامعه و کشور دچار فقر و فاصله طبقاتی نمی‌شود و شهرها آباد می‌گردند.

این‌که در زیارت جامعه هم فرمود: «ارکان البلاد» به همین معناست که رکن حضور فعالانه مردم در امور اجتماعی و سیاسی، امام معصوم و امام عادل است. این در صورتی است که زندگی بشر هدف‌دار باشد، این‌که برخی خیال می‌کنند، شهری آباد است که در آن آسمان‌خراش‌ها جولان بدهند و زیبایی ظاهری آن چشم‌ها را خیره کند، مخالف منطق قرآن است. قرآن در فساد قوم عاد آن‌ها را چنین توصیف می‌فرماید:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ» [فجر: ۶ - ۸]

«آیا ندانسته‌ای پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟ با آرم، آن شهری که پایه‌ها و ستون‌ها

(قصرها و آسمان‌خراش‌ها) داشت؟ که مانند آن در هیچ یک شهرها ساخته نشده بود؟»

آرم نام شهری قوم عاد است که ظاهری پرشکوه و باعظمت داشته است. چنین شهرهایی، شهرهای بی‌هویت هستند، چنانچه امروزه با زندگی مدرن شاهد چنین شهرهایی هستیم که هیچ هویتی ندارند و مردم در آن به صورت بازیچه‌ی بازیگران قدرت و ثروت درآمده و به نوعی برده‌ی آنان شده‌اند.

اما در منطق اسلام آبادی شهرها به مشارکت عمومی مردم است تا ثروت و قدرت میان مردم دور بزند و دست گروهی خاص قرار نگیرد و فاصله طبقاتی و قله‌های ثروت و دره‌های فقر به وجود نیاید.

بله در نظر امیرالمومنین علیه السلام اصلاح مردم و جامعه اسلامی به مشارکت عمومی آنان بستگی دارد. و با همین مشارکت عمومی است که عدالت اجتماعی بسط پیدا می‌کند و کرامت و عزت مردم و جامعه محفوظ می‌ماند و اقتصاد چون خون در درون رگ‌های جامعه می‌گردد و منجمد نمی‌شود و امنیت جامعه فراهم می‌شود و مردم جامعه‌ای برای زندگی طراز اسلامی را تحقق می‌بخشند و این در صورتی است که رکن جامعه امام معصوم و امام عادل باشد.

این سیره قطعی را در گوش داشته باشیم که مردم اصلاح نمی‌شوند، مگر با مشارکت خودشان در فرایند تحقق دولت و جامعه اسلامی. این‌گونه است که شهرها آباد می‌گردند. و مردم که ساکن شهرها هستند، در امنیت و آرامش و رفاه مادی و کرامت انسانی و عدالت اجتماعی و معنویت برپایه توحید زندگی می‌کنند.

حق و تکلیف

بنابراین از نظر امام علیه السلام مشارکت در امر سیاسی و حکومت الهی حق و تکلیف است، حق و تکلیف متقابلی که بین همه مردم و از سوی دیگر بین امام و مأموم برقرار شده است و این حق و تکلیف را خدای سبحان بر همگان واجب کرده است.

امیرالمومنین سلام الله علیه به این حقیقت در خطبه ۲۱۶ اشارت دارند:

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بَوْلَايَةِ أَمْرِكُمْ وَ لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ» [نهج البلاغه: ۳۳۲]

«اما بعد، خداوند سبحان برای من به این دلیل که ولی امر شما هستم، حقی بر عهده شما

قرار داده است و شما نیز بر من حقی دارید.»

این رابطه دوطرف امام و مأموم و حق دوطرفه آن دو است. حکومت و حاکمان حقی بر عهده مردم دارند و مردم هم حقی دارند که بر عهده حکومت و کارگزاران نظام است. اما

«وَ الْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ لِأَيَّ جَرَى عَلَيْهِ وَ لَا يَجْرَى عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ» [همان]

«و حق وسیع‌ترین چیزها در مقام تعریف و گفت‌گو و محدودترین کارها در مقابل تعیین حدود و اجراست.»

مقام معظم رهبری فرمودند، همین سخنی که درباره حق است، درباره عدل هم هست، زیرا عدل همان حق و حق‌خواهی است. ما از حق و عدل زیاد سخن می‌گوییم، اما وقتی می‌خواهیم برای آن سیاست‌گذاری کنیم و قانون بگذاریم و در قالب مقررات و برنامه‌ریزی‌های راهبردی و روش‌های عملی آنها را تعیین حدود کنیم و در مقام اجرا به آنها گردن بنهیم و اجرا کنیم، بسیار گرفتاری ایجاد می‌شود، زیرا منافع و خودخواهی‌ها اجازه بروز حق و عدل را نمی‌دهد و به این دلیل در اجرای حق و عدل باید قاطع بود و مسامحه نکرد.

حقوق متقابل مردم نسبت به هم

چگونه می‌توان حق و عدل را بدون تسامح در دولت و نظام اداری و جامعه و نظامات متخلفات اجتماعی و اقتصادی تحقق بخشید؟

در صورتی که مردم به حق خود آگاه شوند و برای اقامه حق و عدل قیام لله داشته باشند و در حرکت جمعی به رهبری امام عادل مشارکت عمومی داشته باشند و در حق متفرق نشوند و اختلاف نکنند. زیرا مردم نسبت به هم حقوق متقابل دارند:

«لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ» [همان]

«کسی دارای حقی نیست، مگر این‌که مدیون حقی شود، و کسی مدیون حقی نشود، مگر این‌که دارای حقی شود.»

حق امر دوطرفه است، «مَنْ لَهُ الْحَقُّ» «مَنْ عَلَيْهِ الْحَقُّ» است و «مَنْ عَلَيْهِ الْحَقُّ» «مَنْ لَهُ الْحَقُّ» است و این اصلی مهم و اساسی در حیات اجتماعی و تعاملات اجتماعی است.

«ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقًا افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا وَ يُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَ لَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ» [همان]

«و آن‌گاه، خدای سبحان حقوقی از حقوق خود قرار داده و آنها برای برای بعضی مردم بر گروهی دیگر واجب کرده است، بدین‌سان حقوق را متقابل و دوطرفه وضع کرده است که

و جوب برخی موجب و جوب دیگر شوند و هیچ حقی واجب نشود، مگر این که در مقابل آن حقی دیگر لازم آید.»

اولاً توجه شود که این حق را خدای تعالی واجب کرده است، بنابراین حق الله است نه حق الناس؛ به تعبیر دیگر جز منطقه الفراغ نیست و از حقوق مردمی نیست که کسی بخواهد یا بتواند از حق خود بگذرد، بلکه حق الهی است و قابل گذشت نیست.

ثانیاً این رابطه حق و تکلیف است که ما هم حق داریم و هم تکلیف. و این حق و تکلیف دوطرفه در امور اجتماعی و سیاسی و روابط بین ما انسانهاست، در جامعه و دولت در روابط بین مردم و بین مردم و دولت‌ها. و بین دولت‌ها و مردم در سرزمین‌های مختلف؛ و امری مختص فقط به مومنان نیست، بلکه حق انسانی است که برای همه بشر باید مقرر شود.

حقوق متقابل دولت – ملت

اما بین مردم و حکومت هم حقوق متقابلی است. حاکمان حقوقی دارند و در مقابل آن تکالیفی نسبت به مردم دارند و مردم نیز حقوقی دارند و در مقابل آن تکالیفی نسبت به حکومت و در امر سیاسی دارند:

«وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي»

[همان]

«و در میان حقوق متقابل انسان‌ها؛ بزرگ‌ترین حقی که خدای سبحان واجب کرده است، حق حاکم بر مردم و حق مردم بر حاکم است.»

اما این حقوق متقابل و تکلیف دوطرفه برای چه مصالحی است؟

«فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ فَجَعَلَهَا نِظَاماً لَأُفْتِهِمْ وَ عِزّاً لِدِينِهِمْ فَلَيْسَتْ تَصْلِحُ الرَّعِيَّةَ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ وَ لَا تَصْلِحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ» [همان]

«حق دوطرفه حکومت و مردم [دولت - ملت] واجبی است که خدای تعالی بر همه واجب کرده است. [بنابراین حق الله است که رعایت آن برای همگان؛ هم دولت و کارگزاران نظام و هم ملت و مردم واجب شرعی است.] پس خدای سبحان حق مذکور را (۱) را نظام اجتماع به هدف الفت و دوستی و امنیت اجتماعی و بین مردم (۲) عزت دین مردم در جامعه قرار داده تا مردم عزیزانه و با کرامت تحت حاکمیت دین خدا زندگی کنند.»

پس اولاً رعایت حقوق دوطرفه واجب شرعی و الهی است و ثانیاً موجب می‌شود، جامعه انتظام و امنیت و آرامش داشته باشند و بین مردم و از آن مهم‌تر بین دولت و ملت الفت و دوستی و همکاری برقرار شود. ثالثاً

دین عزیزانه در اجتماعی حضور دارد و جامعه برپایه دین خدا و عزت الهی و کرامت انسانی برآمده از دین و قوانین و مقررات دینی اداره می‌شود.

رعایت حق دوطرفه و نتایج آن

«فَإِذَا آدَتُ الرَّعِيَّةَ إِلَى الْوَالِيِّ حَقَّهُ وَ آدَى الْوَالِيَّ إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَ اعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَ جَرَتْ عَلَى أَذْئَالِهَا السُّنَنُ فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَ يَتَسْتَمَطَّاعُ الْأَعْدَاءُ.»

«پس هنگامی که مردم حق حاکم و حکومت و حکومت و حاکمان حق مردم را ادا کنند، (۱) حق در جامعه قوت می‌گیرد و عزیز می‌شود، (۲) آیین‌ها و راه‌های دین اقامه و استوار می‌شود، (۳) پرچم‌های عدالت برافراشته می‌شود، (۴) مقررات در مسیرهای هموار خود به جریان می‌افتد. در این صورت (۱) زمانه اصلاح می‌شود، [امور جامعه و کشور اصلاح شود] (۲) به بقاء و پایداری دولت امید می‌رود، و (۳) آروزهای دشمن به یأس تبدیل می‌شود.

پس رعایت حق دوطرفه دولت - ملت، موجب می‌شود که هم امور جامعه اصلاح شود و دولت پایدار بماند و هم دشمنان از طمع‌ورزی مأیوس شوند.

عدم رعایت حق دوطرفه و نتایج آن

«وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالِيَّهَا أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِيَّ بِرَعِيَّتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ وَ كَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ وَ تَرَكْتُ مَحَاجَّ السُّنَنِ فَعَمِلَ بِالْهَوَى وَ عَطَلَتْ الْأَحْكَامُ وَ كَثُرَتْ عِلَلُ النَّفُوسِ فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَّلٍ وَ لَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فَعَلَّ فُهِنَاكَ تَذَلُّ الْأَبْرَارِ وَ تَعَزُّ الْأَشْرَارِ وَ تَعْظُمُ تَبَعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ» [همان؛ ۳۳۳ - ۳۳۴]

«اما زمانی که مردم به حاکم غالب آمدند یا حکومت بر مردم ستم کرد و فشار آورد؛ (۱) اختلاف رواج می‌آید، (۲) آثار انحراف و ستم ظاهر می‌شوند، (۳) تقلب در دین بسیار می‌شود، [دغل‌بازی‌ها چون گسترش وحشتناک ربا در بانک‌ها به نام بانک‌داری اسلامی؛ هدف هم فاسدکردن دین خداست تا نشان دهند که دین کارایی ندارد و باید از آن صرف‌نظر کرد.] (۴) راه‌های واضح سنت‌ها متروک می‌شود، [مسیر حق و عدل چنان تاریک شود که حتی سخن‌گفتن از آن نیز ناممکن شود.] (۵) دولت - ملت بر طبق هوا و میل خود عمل می‌کنند، (۶) احکام خدا تعطیل می‌شود، (۷) بیماری‌های روانی و اخلاقی فراوان می‌شود.

[نتیجه این فسادهای چیست؟] به گونه‌ای که (۱) ضایع کردن حق بزرگ موجب ناراحتی و نگرانی و وحشت نمی‌شود، (۲) هم‌چنین ارتکاب گناهان بزرگ و ره‌سپاری به راه‌های باطل آشکار موجب نگرانی و ناراحتی و وحشت نمی‌شود.

[اما این نتایج خود به نتایج تلخ‌تری منجر می‌شود:] (۱) خوبات خوار (۲) و اشرار و بدکان عزیز می‌شوند؛ (۳) و عقوبت‌ها و عذاب‌های بزرگ خدای سبحان گریبان‌بندگان را می‌گیرد.»

در این صورت باید فاتحه حکومت را خواند و مردم هم در پس آن به گرفتاری‌های متعدد و حاکمان ناصالح و ستم‌کار گرفتار می‌شوند، چنان‌چه وضعیت حکومت امام علی علیه السلام و وضعیت اسفبار مردم پس از امیرالمومنین سلام الله علیه و حکومت‌های ظالمانه پس از آن را دیدیم و خواندیم.

لزوم رعایت حق و عدالت

ما چه بکنیم که جامعه و نظام فرو نپاشد، بلکه قدرت و شوکت آن روز افزون شود؟ باید همگان - در مشارکت جمعی و عمومی؛ و پشت سر امام عادل که رکن جامعه و حکومت است - به اقامه حق و عدل بپاخیزیم و در آن مسامحه نکنیم. این وظیفه و تکلیف جمعی است و در آن هیچ تسامحی روا نیست. و این وظیفه همگانی است، هم دولت‌مردان و اهل سیاست و کارگزاران و تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیرندگان و هم همه مردم و اقشار مختلف آنان.

تسامح، محافظه‌کاری، مصحلت‌اندیشی‌های خیالی ره به جایی نمی‌برند.

امیرالمومنین سلام الله علیه چه زیبا فرمودند:

«فَإِنَّهُ مَنْ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ» [همان:

[۳۳۵]

«به راستی کسی که سخت حقی که به او گفته شود، یا عدلی که به پیشنهاد شود، برایش

سنگین آیند»

حق و عدل برای حتی در بیان و سخن برای ما ناگوار است؟ با آن برخورد تند می‌کنیم؟ یقیناً عمل به حق و عدالت اجتماعی سخت‌تر و سنگین‌تر و ناگوارتر خواهد بود. حتی اگر در ظاهر متقی و متدین باشیم و رعایت حلال و حرام را بکنیم، اما در فرایند اجتماعی و امر سیاسی و امر جمعی که موظف هستیم حق و عدل را تحقق بخشیم، عقب خواهیم نشست.

لزوم مطالبه‌گری

«فَلَا تَكْفُرُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ»

«پس از هیچ گفتار حقی یا مشورت و پیشنهاد عدالتی خودداری کنید»

این رسماً فرمان به مطالبه‌گری حق و عدالت است که برخی از ما را بشدت ناراحت و نگران می‌کند و آن را تضعیف نظام می‌پنداریم. چرا؟ زیرا خود و جناح و باند خود را مساوی با نظام می‌پنداریم و هرگونه انتقاد و نقد به خود و مطالبه به پاسخ‌گویی خود را مساوی به انحراف از نظام و اسلام می‌پنداریم و این‌گونه سر خودمان را گرم می‌کنیم و این شالاتان‌بازی نفس است که بسیاری از خوبان ما را هم گرفتار خود کرده است. چه بگوییم...

ادامه کلام مولا را بخوانیم:

«فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا آمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي» [همان]

«همانا من به خودی‌خود در مقامی بالاتر از خطا نیستم، و از رفتار و کردار خود نیز ایمن نیستم و به آن چنین اطمینانی ندارم، مگر خدا مرا کفایت و یاری کند تا حالاتی که او بر من بر آن‌ها تسلط قوی‌تری دارد، باز دارد.»

این امیرالمومنین سلام الله علیه، امام معصوم است که این‌گونه خود را از خطا مبرا نمی‌داند، و بر خود در مقام حاکم اطمینان ندارد، مگر خدای تعالی بر او تسلط داشته باشد. چه تعبیر دقیقی!

اولاً هیچ حاکمی در هر سطحی باشد، از خطا مصون نیست،

ثانیاً هیچ حاکمی نباید به نظر و رأی خود اطمینان داشته باشد و خود را بالاتر از خطا بیندارد، و این‌گونه دچار استبداد و استبداد رأی نظام حاکم - رعیتی شود و مردم را برده خود فرض کند و خود را ارباب آنان بیندارد.

ثالثاً حاکمان باید خود را به خدا سبحان بسپارند و همواره تقوا را رعایت کنند و اصلاح دائم درون داشته باشند تا خدای تعالی آنان را از خطا و دیکتاتوری و استبداد رأی نجات دهد:

«فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَّا رَبَّ غَيْرَهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَّا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا وَ أَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى وَ أَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى» [همان]:

[۳۳۵]

«بی‌یقین من و شما فقط بندگانی مملوک پروردگاری هستیم که هیچ ربی جز او نیست. بر چیزهایی از نفس ما تسلط و تملک دارد که خود ما به آن‌ها تسلط نداریم، او ما را از

شرایطی در آن بودیم، بیرون آورد و به شرایطی منتقل کرد که با آن اصلاح شدیم. پس گمراه ما را به هدایت تبدیل فرمود و پس از کوری به ما بینایی عطا کرد.»

سخنان حضرت امام را یادمان بیاید که مسئولان بدانید، شما در گوشه‌های زندان یا کناری در جامعه بودید، و خدای سبحان به دست همین مردم بر شما منت گذاشت و شما را بر این جامعه حاکم کرد. مردم هم باید قدر بدانند که آنان را از شر استبداد پهلوی و استعمار آمریکا و انگلیس و زندگی انگل‌وار نجات داد و به با انقلاب اسلامی عزت بخشید و حیات دوباره داد که حیات طیبه ولایت الهی بود و در این جهان سراسر ظلمت و ستم و جاهلیت ما را به نور اسلام و عدالت اسلامی و حقیقت قرآن و شریعت اسلامی رهنمون شد و گمراهی ما را به هدایت و کوری ما را به بصیرت بدل کرد و باید قدر بدانیم و با مشارکت همگانی برای اقامه حق و عدل قیام کنیم.